

علیه سکوت و هیاهو

و دو شعر دیگر از

اوکتاویو پاز

پوزاد کشمیری پور

علیه سکوت و هیاهو *

آنجا، جایی که مرزها به پایان می‌رسند، راهها محو می‌شوند. جایی که سکوت آغاز می‌شود. آنجا آرام رسوخ می‌کنم و شب را با کلمات، با نفس آبِ دوردست که در دمیدنگاه سپیده مرا انتظار می‌کشد، ستاره باران می‌کنم.

شامگاهان را ابداع می‌کنم و شب را، و روز پسینش را که از بستر سنگش برمی‌خیزد و با چشمان روشنش جهانی را که با زحمت در رویا پرورده درمی‌نوردد. درخت را زنده نگه می‌دارم؛ ابر را، صخره را، دریا را، اندک سعادت را، و ابداعات را که در پیشگاه نورِ منفجر مدهوش می‌شوند و پا سست می‌کنند.

و آن گاه کوهسارِ سخت، کلبه‌هایی از خشت خام، واقعیت واضح و مختصر آگیری و درخت بی‌آلایش «پیرو»یی، گله‌ای کودک سفیه که به من سنگ می‌پرانند، خلقی کینه‌جو که مرا داغ می‌نهند. دهشت را ابداع می‌کنم، امید را نیمروز را - پدر گرمزدگی و سراب را - و زنانی را که معشوقهای یک ساعته‌شان را عقیم می‌کنند.

داغ و زاری را ابداع می‌کنم، استمناء در آبریزگاههای عمومی را، تخیل بر پشته‌ی گه را، زندان را شیش و سوزاک را، نزاع بر سر کاسه‌ای آش را، خیانت و آدم فروشی را، جانوران کریه و لزج را، روابط زمخت را، بازجوییهای شبانه را، آزمون وجدان را. قاضی و قربانی و شاهدان را. تو این هر سه‌ای. پس که را باید متهم کرد و آن که تو را متهم می‌کند با چه خدعه‌ای باید از میان برداشت؟ زاری و شکواییه و دفاعیه همه بی‌ثمرند. بی‌ثمر است بر در بسته مشت کوبیدن. در نیستند اینها، آینه‌اند. بی‌ثمر است رویگرداندن یا میان جماعت گریختن: این روشنی دیگر دست‌بردارم نیست. من آینه را در هم خواهم شکست. تصویرم را متلاشی خواهم کرد. - که هر صبح همدست مرا، لو دهنده‌ام را به مهر بازمی‌آفریند. انزوی آگاهی و آگاهی انزوا، روز با آب و تکه‌ای نان و شب تشنگی. صحرای برهوت، ویران آفتابی بی‌آواز، چشمی خوف‌انگیز. آه دانستگی، زمان حالِ ناب، جایی که گذشته و آینده بی‌امید و بی‌شکوه می‌سوزند. همه چیز در این جاودانگی، که پایانی ندارد، به پایان می‌رسد.

آنجا، جایی که راهها محو می‌شوند، جایی که سکوت پایان می‌پذیرد، تردید را ابداع می‌کنم؛ دانشی که طرح مرا درمی‌افکند، دستی که نقشی از من بر پرده می‌زند، و چشمی که مرا کشف می‌کند. دوست را ابداع می‌کنم که مرا ابداع می‌کند، نزدیکانم را؛ و زن، هم‌اوردم را؛ بارو را که بیرقها بر آن بیفرازم و حصارهای برج را که خیزابهای کف‌آلودم بر آن بتازند، شهر ویران را که زیر سلطه‌ی چشمان من دوباره آرام بشکند.

علیه سکوت و هیاهو «کلمه» را ابداع می‌کنم، آزادی را، که خود را و هر روز از نو، مرا ابداع می‌کند.

یادداشت مترجم:

* «علیه سکوت و هیاهو». این شعر منثور در اصل عنوان ندارد. این عبارت را من از ابتدای آخرین بند شعر انتخاب کرده‌ام؛ که هم وجهی از حرف اصلی شعر را در خود دارد و هم، جمله‌ی دربردارنده‌اش، قولی مشهور از شاعر است که بسیار نیز نقل شده.

ابداع (invention/erfinden) واژه‌ای است که در این متن بسیار تکرار شده و اصولاً یکی از واژه‌ها و مفاهیمی است که در شعر پاز زیاد به کار رفته است. از وجوه معنایی این واژه وجه «در وجود آوردن» بیشتر مد نظر است. چیزی که در بیت مشهور حافظ با «طرحی نو در انداختن» بیان شده و با اندکی اغماض می‌توان جاهایی آن را به «آفریدن» نیز تعبیر و ترجمه کرد. در این شعر اما، همه جا همان ابداع به کار برده شده است.

در جمله‌ای که عنوان شعر از آن مأخوذ است مترجم آلمانی کلمه WORT را، به همین صورت، با حروف بزرگ نوشته تا ارجاع متن به کلام مشهور کتاب مقدس آشکار یا تاکید شود. من برای دریغ نکردن این توضیح واضح از خواننده‌ی فارسی زبان «کلمه» را میان دو گیومه آوردم و این حاشیه را با این تذکر کش دادم.

من اشعار پاز را از روی ترجمه‌ی آلمانی Fritz Vogelgsang ، که به متن مبدا بسیار وفادار است، به فارسی برگردانده‌ام و هر جا لازم دیدم، به کمک اسپانیایی‌دانی و در حد امکان، متن اصلی را نیز از نظر دور نداشته‌ام.

۱

نیمروز

نور سوسو نمی زند،
زمان خود را از بند دقایق رها کرده،
پرنده‌ای در هوا
بیحرکت مانده بر جا.

۲

دیرتر

نور خود را فرومی اندازد،
ستونها بیدار می شوند و
بی هیچ جنبشی به رقص درمی آیند.

۳

زیر تیغ آفتاب

این ساعت چون شیشه شفاف است:
پرنده ناپیدا هم که بماند
رنگ آوازش دیدنی است.

۴

نقوش نقر شده بر سنگ

باران، زلف افشان و پای کوبان،
پاشنه‌ها آتش و لاش از رعد،
در معیت آواز دهله‌ها فرود می آید:
و آنگاه ذرت چشم می‌گشاید و رستن می‌آغازد.

دو پیکر

دو پیکرِ پهلوی به پهلوی
گاهی دو موج‌اند،
دریایشان شب.

دو پیکرِ پهلوی به پهلوی
گاهی دو سنگ‌اند،
صحرایشان شب.

دو پیکرِ پهلوی به پهلوی
گاهی دو ریشه‌اند،
خاکشان شب.

دو پیکرِ پهلوی به پهلوی
گاهی دو تیغ‌اند،
برقشان شب.

دو پیکرِ پهلوی به پهلوی
دو ستاره‌اند،
فروافتاده از آسمان تهی.



** Uxmal - از شهرهای بزرگ «مایا»ها که در شمال غربی شبه جزیره‌ی Yucatan مکزیک واقع شده و بنای آن به نیمه‌ی دوم قرن هشتم میلادی بازمی‌گردد. رونق این شهر و سکونت در آن، به رغم وسعت و بناهای سنگی عظیمش چندان نپایید و اوایل قرن دهم خاتمه یافت. Uxmal معابد و عمارت‌های سنگی و باشکوهی داشته که آثار بسیاری از آن هنوز برجاست. معماری این شهر و به ویژه حجاریها و تزیینات سفالی نمای بیرونی عمارت‌های سنگی‌اش از نمونه‌های والای هنر و تمدن مایاها در دوران متأخر محسوب می‌شود. مجسمه‌ی سفالینی از «یزدبانوی ذرت» از آثار این دوران است.

سایت بهزاد کشمیری پور

<http://www.keshmiripour.com>

